زیبایی‌های «سنندج، شهر هزارتپه» در قاب سیما

مستند «سنندج، شهر هزارتپه» به‌زودی از شبکه استانی و شبکه‌های سراسری از جمله شبکه اول برای مخاطبان رسانه ملی روی آنتن می‌رود. به گزارش روابط‌عمومی رسانه ملی، سنندج شهری است که اگر از هر سو به آن بنگرید دید و تصویری شاعرانه به مخاطبان می‌دهد و یک‌به‌یک تپه‌های شهر پر از داستان، ماجرا، تاریخ و حتی تعدادی نیز به دلیل حضور مقبره بزرگان دینی دارای تقدس هستند. این مستند در ژانر مستندمحض با هدف معرفی تپه‌های منحصربه‌فرد شهر سنندج، نوع معماری و کاربری و تغییرات روی آنها در گذر زمان تولید شده است. مستند ۴۰ دقیقه‌ای «سنندج، شهر هزارتپه» از تولیدات صداوسیمای مرکز کردستان به تهیه‌کنندگی و کارگردانی فرید آریانژاد و تصویربرداری فردین باتمانی علاوه بر پخش از شبکه استانی در سایر شبکه‌های سراسری از جمله شبکه اول نیز پخش می‌شود. برای تولید این مستند از دوربین‌ها و لنزهای نسل جدید و همچنین از تصاویر هوایی گرفته شده به وسیله پهپادها استفاده شده است.

کارگردان و بازیگران «بیگانه‌ای با من است» در جام جم

غافلگیرتان

فاطمه عودباشی
نوشین مجلسی
رسانه

احمد امینی در تازه‌ترین ساخته‌اش سراغ یک داستان پر از گره رفت؛ داستانی که با جابه‌جایی شخصیت‌های قصه، اتفاقات عجیب‌وغریب می‌افتد. داستان از یک شب بارانی و با یک تصادف شروع می‌شود که خدمتکار یک خانواده خودش را به‌عنوان عروس جایگزین می‌کند تا بچه‌اش به واسطه این اتفاق خوشبخت شود. از سوی دیگر خانواده همسر چون او را ندیده بودند، حرف‌هایش را باور می‌کنند و همین‌طور دروغ، پشت دروغ شکل می‌گیرد. از سوی دیگر نوه واقعی خانواده سر از جنوب درمی‌آورد و... این خلاصه‌ای از مجموعه تلویزیونی بیگانه‌ای با من است به تهیه‌کنندگی بهروز مفید است که پخش آن از چندی پیش از شبکه دو سیما شروع شده است.

فروغ فروهیده، نویسنده این اثر تلاش کرده در قالب یک مجموعه نمایشی که اتفاقات آن از اواخر دهه ۶۰ شروع می‌شود به موضوع دروغ

تماشاگر به نسا حق می‌دهد

شخصیت نسا در قصه، مرتب بین خوب و بد بودن در رفت‌وآمد است و با این‌که دروغ می‌گوید و پشت سر هم باید دروغ‌های دیگری ببافد اما مخاطب از او متنفر نمی‌شود. این در حالی است که موضوع اصلی سریال درباره دروغ است و می‌خواهد نشان بدهد دروغ چه پیامدهایی به دنبال دارد اما ما از نسا متنفر نمی‌شویم.

شبنم قلی‌خانی: هدف این بوده و باید صبر کنید و تا آخر قصه را ببینید که شخصیت چه تغییراتی می‌کند. چیزی که مهم است این‌که نسا دروغ می‌گوید و پشت سر هم مجبور است این کار را انجام بدهد تا جایی که خودش خسته می‌شود. البته او در دیالوگ‌هایش می‌گوید به خاطر خوشبختی فرزندش این کار را انجام می‌دهد و به همین دلیل تماشاگر به او حق می‌دهد و حتی گاهی با او همذات‌پنداری می‌کند. فعلا قضاوت درباره نسا زود است.

امینی: در میان میلیون‌ها نفر شاید یک نفر هم این کار را انجام ندهد. به هر حال این یک نمایش و قصه است. اگر ما لحظات نمایشی را درست خلق کنیم و مخاطب باور کند، یعنی موفق شده‌ایم. تمام سعی من این بود که شخصیت نسا منفی نشود به همین دلیل شما درصحنه‌هایی احساسات و عواطف نسا را می‌بینید. وقتی امیرعلی فوت می‌شود، گریه می‌کند یا زمانی که متوجه مرگ سعید می‌شود بازهم گریه می‌کند. پس نسا هم مثل هر آدم دیگری احساسات و عواطف خودش را دارد. او هم انسان است و مادر اما در کنارش انگیزه‌های شخصی مثل جاه‌طلبی هم دارد. درضمن زمانی که با سعید زندگی می‌کرد، او مرتب به نسا تلنگر می‌زد که چرا همه زندگی‌شان را می‌سازند و بالا می‌روند ولی ما مانده‌ایم. یا نسا در نوجوانی از طرف دوست پدرش که عمو خطاب می‌کرد این جمله را می‌شنید که می‌گفت من روزی را می‌بینم که تو تهران می‌روی، خانم خودت می‌شوی و همه دست به خدمت تو هستند! طبیعی است گاهی جملاتی که ملکه ذهنمان می‌شود، ریشه در نوجوانی و کودکی دارند و نسا هم می‌خواهد حالا به همه‌چیز برسد و شرایط را مساعد می‌بیند.

می‌خواستیم به مخاطب شوک بدهیم

اولین قسمت از سریال بیگانه‌ای با من است با یک شوک آغاز می‌شود، مثل دیگر ساخته‌هایتان. ما در ابتدا شخصیت نسا را در قالب خدمتکاری می‌بینیم که همراه با آقا و خانم جوانی راهی یک سفر می‌شود و مخاطب توقع ندارد که خدمتکار نخ تسبیح ماجرا باشد، اما بعد از تصادف کاملا ورق برمی‌گردد و قصه با نسا پیش می‌رود. درباره شکل‌گیری این شوک بگویید که از ابتدا در قصه تعریف شده بود.

احمد امینی: فیلمنامه اولیه با تصادف شروع نمی‌شد و خانم فروهیده نویسنده کار، داستان سریال را با زندگی نسا و سعید شروع کرده بود که ما این بخش را در فلاش‌بک نشان دادیم. در واقع قصه با زندگی این دو شروع می‌شد و بعد از دعوا سر فروختن بچه نسا فرار می‌کند و به مینو پناه می‌برد و.... گرچه پرداختن به زندگی سعید و نسا جذابیت‌های خودش را داشت، اما همان‌طور که تاکید کردید دوست دارم شروع قصه در کارهایم با غافلگیری باشد. به همین دلیل تغییراتی در ابتدای قصه داده شد و ما نسا را همراه مینو و امیرعلی در ماشین می‌بینیم که در حین گپ‌وگفت با هم اطلاعاتی هم به مخاطب داده می‌شود که هر دو باردار هستند و.... به همین دلیل صحنه تصادف، تنهایی نسا با حضور یک نوزاد و حضور یک سگ و... را در اولین قسمت می‌بینیم تا برای مخاطب همراه با تعلیق باشد و در ادامه ماشینی از جاده عبور می‌کند اما نسا چون زخمی است، نمی‌تواند خودش را به خودرو برساند و ماجرا این‌طور ادامه پیدا می‌کند. البته می‌خواستم کلوزآپ از مقطعی که نسا به دنبال خودرو می‌رود و سگ بالای سر نوزاد می‌آید بگیرم اما به توصیه دوستان که خطرناک است، از این کار منصرف شدم. اما حضور سگ بالای سر نوزاد تعلیق بیشتری برای مخاطب ایجاد کرد.

قلی‌خانی: راستش چون نوزاد کوچک بود، ترسیدیم کلوزآپ گرفته شود!

امینی: بعد از اتفاقاتی که سر مجموعه تلویزیونی ماه‌وپلنگ پیش آمده بود با خودم عهد کرده بودم سریال نسازم، اما وقتی قصه پر از گره و تعلیق سریال بیگانه‌ای با من است را خواندم و جابه‌جایی شخصیت‌های نسا، سعید و بچه‌ها را متوجه شدم، احساس کردم مولفه‌های قدرتمندی برای یک قصه جذاب هستند و اشتباه هم نکردم. همین باعث شد تا قول و قرارم را با خودم فراموش کنم. ضمن این‌که دیگر انگیزه‌ام، حضور آقای مفید به‌عنوان تهیه‌کننده بود که تا به حال با او همکاری نکرده بودم، ولی از قبل نسبت به او شناخت داشتم. آقای مفید سال‌ها پیش مدیر بوده و کارهای بسیاری ساخته بود. خوشبختانه شرایط همکاری مهیا شد. البته باید تاکید کنم که بازسازی فضای دهه ۶۰ کار بسیار دشواری بود، زیرا بودجه کمی برای این کار در نظر گرفته شده بود، اما همراهی آقای مفید باعث شد تا به سلامت این کار را به سرانجام برسانیم.

در شب بارانی و بعد از تصادف، نسا یک لحظه عذاب وجدان می‌گیرد، اما بعد تصمیم می‌گیرد که خودش را نجات دهد و سرپناهی پیدا کند، به همین دلیل برمی‌گردد و شناسنامه مینو را برداشته و عکس او را جدا می‌کند. منطق شما در این شرایط بحرانی چه بود که این‌طور به تصویر کشیدید؟

امینی: ما در جای‌جای قصه صحنه‌ها و دیالوگ‌هایی گذاشتیم و سعی کرده‌ایم نشان دهیم این تصمیم عجیب نسا چطور شکل می‌گیرد. شاید در میان میلیون‌ها فرد، یک نفر به ذهنش نرسد این کار را انجام بدهد اما نسا شخصیت استثنایی دارد که در طول قصه با او آشنا شدید. او یک دختر بلندپرواز و جاه‌طلب است و درصحنه‌های مختلف شاهد این مساله بوده‌اید. مثلا بارها به مینو می‌گوید اگر من جای شما بودم این کار را می‌کردم... بنابراین وقتی به دیالوگ‌ها و شخصیت‌پردازی نسا متمرکز شوید، متوجه این تصمیم او خواهید شد.

قلی‌خانی: به نظرم شما دارید یک اثر نمایشی می‌بینید و در یک کارنمایشی این مساله می‌تواند رخ بدهد. به یاد دارم وقتی سریال اولین شب آرامش را با آقای امینی کار می‌کردم به او گفتم مگر می‌شود عروس سر سفره عقد بگوید نه، حداقل یک ساعت قبل مخالفتش را اعلام می‌کند. آقای امینی همان لحظه به من گفتند این نه سر سفره عقد، صحنه را نمایشی‌تر می‌کند. بنابراین شاید منطقی فکر کنیم بگوییم در بحران، چطور نسا به این تصمیم می‌رسد اما چون در قالب دیالوگ و صحنه‌های مختلف با روحیات نسا آشنا می‌شوید، این کارش را بی‌دلیل نمی‌بینید و ضمن این‌که بار نمایشی را اضافه کرده است.

ماجرای نوزادها

تا اینجای قصه نوزادها چندین بار تغییر کردند و حتی بچه‌هایی را دیدم که خیلی بزرگ‌تر از یک نوزاد چند روزه هستند. چرا این اتفاق افتاده است؟

امینی: همسرم هم می‌گوید بچه در قسمت‌های مختلف تغییر می‌کند. من چطور می‌توانم به مدیرتولید بگویم بچه‌ای بیاور که طی ۱۲ ماه بزرگ نشود! ما به شبکاری عادت داریم، اما بعضی پدرومادرها که نوزادشان را می‌آوردند بعد از مدتی خسته می‌شدند و می‌رفتند. بعضی از آنها هم حاضر نیستند نوزادشان را در این شرایط کاری سخت قرار دهند.

قلی‌خانی: بچه‌ها زود بزرگ می‌شدند و مجبور بودیم عوضشان کنیم.

امینی: چنین چیزهایی از دست من خارج است. مثلا ما در خیابان نمی‌توانستیم تصویربرداری کنیم، چون شکل خیابان، ماشین‌ها، کرکره مغازه‌ها و... عوض شده است. در یک صحنه سعید باید به بانک می‌رفت، اما بودجه ما اجازه نمی‌داد بانک بسازیم و این شخصیت آن قضیه را در دیالوگ تعریف می‌کند.

لهجه دردسرساز

شخصیت سلیم، صدایش دوبله شده است و این صدای خاص از فضای یکدست بازی‌ها و صدای بازیگران بیرون می‌زند.

امینی: این نقش، لهجه داشت و گفتند ممکن است جنوبی‌ها به خاطر منفی بودن این شخصیت اعتراض کنند.

پیش از این برای آثار دیگر چنین اعتراض‌هایی داشتیم و می‌شد قبل از تصویربرداری به این نکته فکر کرد.

امینی: متاسفانه از قبل به ما نگفته بودند و بعد از تمام شدن کار چنین مساله‌ای مطرح شد.

دست کم می‌شد پیام احمدی‌نیا، بازیگر این نقش، خودش دوبله کند تا به کار لطمه نخورد.

امینی: بدشانسی آوردیم. قرار همین بود، اما برای ضبط که به استودیو رفتیم، پیام خبر داد مشکوک به کروناست و نمی‌تواند تا چند روز دیگر که جواب تستش می‌آید به ما بپیوندد. متاسفانه فرصت نداشتیم و مجبور شدیم دوبلور استفاده کنیم. حیف شد، چون پیام خیلی خوب بازی کرده است.

البته به هر حال جغرافیایی که این شخصیت در آن حضور دارد و شغل و خانواده او اصالتش را نشان می‌دهد و این تغییر لهجه، تاثیری که می‌خواستید ندارد.

امینی: درست می‌گویید. اصلا قرار شد به خاطر این موارد بگوییم بچه آن منطقه نیست. البته بوشهری‌ها الان در صفحات مجازی ما در شبکه‌های اجتماعی نظر می‌دهند و اتفاقا می‌گویند چرا لهجه ندارد. آنها می‌گویند همه جا آدم خوب و بد وجود دارد و تازه این شخصیت، منفی مطلق نیست و از کرده خود پشیمان می‌شود. اگر این‌گونه باشد که باید بگوییم هیچ شهری غیر از تهران، خلافکار ندارد.

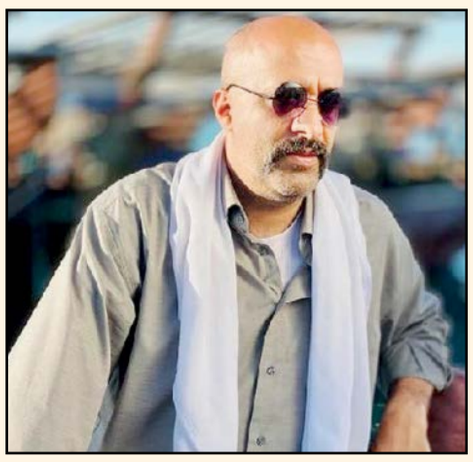

غریزه مادرانه

شخصیت نسا احتمالا تحت تربیت درستی نبوده و خانواده منسجمی نداشته است. طبق این منطق باید کمتر از شخصیتی مثل سمیه از اهمیت اعتماد به نفس دادن به کودک و آزادی انتخاب دادن به او را بداند. چرا باید بهتر از همه با نوه خانواده برخورد کند؟

امینی: اینها غریزی است. سمیه با احساس و حساسیت‌های مادرانه با فرزندش برخورد می‌کند. گاهی پدرومادرها آنقدر حساس هستند که واقعیت و سن و سال بچه‌هایشان را نمی‌بینند. نسا کلاس تعلیم و تربیت نرفته، اما با غریزه زنانه‌اش با این دختر برخورد می‌کند. مثلا آنجا که دختربچه موهایش را کوتاه کرده، می‌گوید دختر است و می‌خواهد زیبا باشد. در واقع به‌عنوان کسی که از بیرون نگاه می‌کند، عملکرد بهتری دارد.

ایوب آقاخانی: این منش‌های غریزی خیلی جاها، فارغ از دودوتا، چهارتای منطق تحلیلی عمل می‌کند. این در زندگی طبیعی چیز عجیبی نیست. درست است توقع نگاه نقادانه از درام این است که اینها را طی یک محاسبه ریزبینانه به ما ارائه دهد، اما صادقانه احساس می‌کنم هر چقدر در این چیزها نازک‌تر می‌شویم و اصرار داریم محاسبات مویی هندسی سر تمام این ادله داشته باشیم، مخاطب بیشتر از کارمان فاصله می‌گیرد. این تجربه ۳۰ ساله من به عنوان درام‌نویس است. هر چه این وسواس را بیشتر می‌کنم، تعداد مخاطبانم کمتر می‌شود. درحالی که من به احترام مخاطبانم دارم نازک‌اندیشی می‌کنم. این‌که آیا تجربه من مستند و اصولی است نیاز به مطالعه جامعه‌شناختی در جامعه مخاطبان ایرانی دارد، ولی به نظرم می‌آید ریشه‌های ایرانی ما برخورد حسی و عاطفی را خیلی زودتر از برخورد منطقی در دسترس قرار می‌دهد. یکی از علل توفیق جدی این کار اتفاقا لمس‌کردن سنسورهای حسی - عاطفی مخاطب است. شاید اتفاقا تصورات زیاد از حد منطقی شما درباره ریزنقش‌های فرشی که به عنان داستان مقابل شما بافته شده است، منش درستی نباشد. در این مورد به خصوص و با توجه به این تجربه پرچالش ذهنی من که نمی‌دانم بالاخره به کجا ختم می‌شود، اینجا جایی است که باید باور کنیم مخاطب دوست دارد عاطفه‌اش لمس شود. آقای امینی درست گفتند خیلی پاسخ‌ها در غرایز عاطفی افراد نهفته است و در ایران مصداق‌هایش را کم ندیده‌ایم.

نگار عابدی: در ادامه باید بگویم این سریال از تلویزیون پخش می‌شود، پس برای همه این جامعه است. بهتر است از این منظر بررسی‌اش کنیم که چه باعث شده مخاطب از این کار خوشش بیاید. یک نکته که من در این روزها متوجه شدم این است که رازآلودبودن شخصیت‌ها و شباهتش به قصه‌های پلیسی که در دهه‌های گذشته محبوبیت فراوانی پیدا کردند، هیجانی را در مخاطب به خصوص از نوع عام آن ایجاد کرده است.

آقاخانی: مخاطب خاص از همین منطق‌های مزاحم استفاده می‌کند (می‌خندد).

خیلی از مواردی که گفته می‌شود، می‌تواند پرسش مخاطبان باشد و طرح‌کردن آنها و پاسخ شما باعث شفاف‌ترشدن می‌شود.

عابدی: به نظرم خیلی از ما یاد نگرفتیم گاهی این نگاه را کنار بگذاریم و مثل یک کودک برای لذت بردن و تفریح یک اثر را تماشا کنیم.

آقاخانی: در مورد رازآلود بودن قصه که خانم عابدی گفت، به طنز می‌گویم گویا بیگانه‌ای با من است، لیگ رازهای برتر است. در یک صحنه جاوید به نسا می‌گوید راز تو از من گنده‌تر است.

امینی: ببینید اصلا قصد ندارم از جزء به جزء کار دفاع کنم. همیشه سازنده کار بهتر از هر کسی می‌داند کجای اثرش نقص دارد. این سریال، نه از نظر اجرایی بلکه به لحاظ شکل کار دشوارترین کاری بود که انجام دادم. این به تنوع قصه و تنوع شخصیت بیگانه‌ای با من است برمی‌گردد. برای من سینما و تلویزیون و تعداد قسمت‌ها فرقی نمی‌کند، باید آن کاری که بلدم را انجام دهم. تک‌تک دیالوگ‌ها را حلاجی می‌کنم تا ببینم آیا درست است که فلان شخصیت چنین دیالوگی بگوید یا نه. مدت دو سالی که درگیر این کار بودم هم همین کار را کردم. طبیعی است جاهایی آدم کم بیاورد. میزان تجربه و دانش من ممکن است برای یک شخصیت یا یک صحنه کم باشد. پس قصد توجیه ندارم.

کارگردان نمی‌خواست سعید منفی شود

مخاطبان از سعید هم مثل نسا با وجود کارهای بدش متنفر نمی‌شوند. یعنی تعمدی می‌خواستید مخاطب از سعید متنفر نشود؟

امینی: ما در قصه گره‌هایی قرار دادیم که مخاطب را به لحاظ نمایشی جذب کند. ضمن این‌که وقتی سعید به دنبال بچه‌اش می‌گردد برای مخاطب سمپاتیک ایجاد می‌کند و او را مرتب منفی نمی‌بینند.

سامرند معروفی: به‌هرحال آدم مطلق سیاه‌وسفید نداریم البته به‌غیراز جاوید قصه (با خنده). حتی اگر به گذشته جاوید هم نگاه کنید، متوجه می‌شوید او هم منفی نیست، زیرا پدرش در کودکی، او و مادرش را تنها گذاشته و با مشکلات زیادی روبه‌رو شدند. سعید هم به این شکل است، او هم گذشته‌ای داشته است. البته جاهایی به‌گونه‌ای در بازی عمل می‌کرد که ممکن بود این برداشت ایجاد شود که شخصیت سعید منفی است اما آقای امینی هرس می‌کرد و می‌گفت نباید به این شکل بازی کنم. درمجموع کارگردان مراقب بود تا شخصیت‌ها همانی باشند که باید می‌بودند.

امینی: اگر می‌خواستم سعید منفی باشد بازیگر دیگری می‌گذاشتم، اما می‌خواستم چهره سمپاتیک برای مخاطب باشد.

معروفی: البته سعید وقتی به دنبال بچه‌اش می‌گردد در دیالوگ‌هایش می‌گوید حالا که بچه‌ام را از دست دادم، می‌فهمم چه‌کاری کرده‌ام. بنابراین سعید هم منفی مطلق نیست. او هم مثل بقیه اشتباهاتی دارد.

وقتی سعید گا

نسا و سعید ابتدای قصه که از نظر فرهنگی در طبقه پایین جامعه هستند، رفتارهایشان متناسب با همین فضاست. وقتی وارد قالب شخصیت‌های دیگر می‌شوند، نسا گاهی در کلام گاف‌هایی دارد و از کلمات نامناسب در جمع استفاده می‌کند، اما سعید این را هم ندارد و بیانش بسیار عوض می‌شود. این میزان تغییر باورپذیر است؟

معروفی: معمولا آدم‌هایی که شخصیت‌شان درست شکل نگرفته است، سعی می‌کنند شبیه جامعه اطرافشان باشند. سعید در ابتدای قصه از الفاظ و کلماتی استفاده می‌کرد تا رنگ جامعه‌ای که در آن هست، باشد. الان که شخصیتش را عوض کرده، می‌خواهد رنگ جامعه‌اش باشد.

اما زیادی جنتلمن شده است.

معروفی: این را می‌توان پای این گذاشت که سعید نقشش را خوب ایفا می‌کند و یک جاهایی هست که خودش را نشان می‌دهد؛ البته گل درشت نیست. مثلا وقتی بچه را از دست آن پسر قلدر نجات می‌دهد به او می‌گوید: «قرار نیست وایسی و مثل بز نگاه کنی!» یا می‌گوید: «خودم اوستاشم، یادت می‌دم.»

امینی: چندجا ذات واقعی خود را نشان می‌دهد و کلماتی از دهانش درمی‌رود. به نظر می‌رسد سعید، شناخت اجتماعی خوبی دارد. حتی در دعوایش با نسا که گلدان پرت می‌کند، یکسری حرف‌های حسابی